مهدويت از ديدگاه مستشرقان

محمود متوسل

‌از دو قرن‌ پيش. مستشرقان‌ با انگيزه‌هاي‌ تبشيري‌ و استعماري‌ و در برخي‌ موارد عملي، راهي‌ مشرق‌ زمين‌ گشتند؛ و به‌ جهت‌ ناآشنايي‌ و عدم‌ دسترسي‌ به‌ منابع‌ اوليه، چهره‌ ناقص‌ و نادرستي‌ از تعاليم‌ اسلام‌ ارائه‌ دادند.

‌برخورد آنان‌ با مهدويت‌ نيز، به‌ دنبال‌ ظهور متمهدياني‌ چون‌ مهدي‌ سوداني‌ يا مطالعهِ كتبي‌ مانند مقدمهِ‌ ابن‌ خلدون‌ بوده، كه‌ احاديث‌ مهدويت‌ را مجعول‌ و نادرست‌ مي‌شمرد.

‌البته‌ كساني‌ چون‌ پروفسور هانري‌ كربن، به‌ جهت‌ آشنايي‌ با مرحوم‌ علامه‌ طباطبايي، به‌ حقايقي‌ در اين‌ زمينه‌ دست‌ يافته‌اند.

مقدّمه‌

‌استشراق، شرق‌شناسي‌ يا خاورشناسي، معادل‌ كلمه‌Orientalism ، از ماده‌Orient ، به‌ معناي‌ شرق. بر اعمالِ مستشرقان‌ در قبال‌ فرهنگِ مشرق‌ زمين‌ اطلاق‌ مي‌شود، كه‌ عناصر زبان، ادبيات، هنر، آداب‌ و رسوم، افكار و عقايد و ديگر عادات‌ و سنن‌ را در بر مي‌گيرد.1

‌اهدافِ مستشرقان‌ متفاوت‌ بوده‌ است؛ برخي‌ با انگيزه‌هاي‌ تبشيري‌ و تبليغ‌ مسيحيّت، برخي‌ با اغراضِ استعماري‌ و به‌ منظور استيلاي‌ سياسي‌ - فرهنگي، و گروهي‌ نيز صرفاً با انگيزه‌هاي‌ علمي‌ و به‌ منظور فرونشاندن‌ عطش‌ دانايي، عازم‌ ديار شرق‌ گشته‌اند.2

‌عمده‌ترين‌ موضوع‌ تحقيق‌ مستشرقان‌ درباره‌ اسلام، قرآن‌ كريم‌ و موضوعات‌ مربوط‌ به‌ آن؛ همچون‌ ترتيب‌ نزول، نحوه‌ جمع‌ آوري‌ و كتابت، ترجمه‌ و تفسير قرآن‌ بوده‌ است‌ و بيشتر نوشته‌هاي‌ آنان‌ در اين‌ زمينه‌ مي‌باشد. چنانكه‌ مهم‌ترين‌ كتاب‌ گلدزيهر، مستشرقِ يهودي‌ الاصلِ آلماني، <مذاهب‌ تفسيري‌ در ميان‌ مسلمانان> است. نولد كه، ديگر مستشرق‌ آلماني، با نگارشِ رسالهِ‌ <تاريخ‌ قرآن> به‌ درجهِ‌ دكترا نايل‌ آمد و رژي‌ بلاشر، مستشرقِ فرانسوي، اقدام‌ به‌ ترجمه‌ قرآن‌ به‌ اين‌ زبان‌ نمود، و كتابِ <در آستانه‌ قرآن> را به‌ نگارش‌ در آورد؛ كه‌ توسّط‌ مرحوم‌ دكتر راميار به‌ فارسي‌ ترجمه‌ شده‌ است.3

‌از آنجا كه‌ عموم‌ مستشرقان، غير مسلمان‌ و اكثراً مسيحي‌ يا يهودي‌ بوده‌اند، برخورد آنان‌ با فرهنگِ ديني‌ شرق، يعني‌ اسلام، واقع‌ بينانه‌ نبوده‌ و در مقالات‌ و كتبي‌ كه‌ در زمينه‌ معرفي‌ اسلام‌ و قرآن‌ به‌ نگارش‌ در آورده‌اند، چهرهِ‌ ناقص، نادرست‌ و نازيبايي‌ ارائه‌ كرده‌اند. اين‌ پژوهش‌هاي‌ مكتوب، امروزه‌ در دانشگاههاي‌ مختلف‌ اروپا، به‌ عنوانِ مرجع‌ اصلي‌ آموزش‌ و پژوهش، در كرسي‌هاي‌ اسلام‌شناسي‌ مورد پذيرش‌ واقع‌ شده‌ است.

‌دانشمندان‌ مسلمان، در برابر جريان‌ استشراق‌ دو موضع‌ متفاوت‌ اتخاذ كرده‌اند؛ گروهي‌ از سر افراط‌ فعاليت‌هاي‌ آنان‌ را ستوده‌ و آنان‌ را پايه‌ گذار روش‌هاي‌ صحيح‌ تحقيق‌ در متون‌ ديني‌ و احياگر ميراثِ بر باد رفتهِ‌ شرق‌ به‌ غرب‌ مي‌دانند. در مقابل، گروهي‌ ديگر‌ از دانشمندان، اين‌ فعاليت‌ را به‌ شدّت‌ نكوهيده‌ و معتقدند؛ شرق‌شناسي، طبق‌ يك‌ نقشه‌ از پيش‌ تعيين‌ شده‌ و با هدفِ توهين‌ به‌ مقدسات‌ و تضعيف‌ عقايد مسلمانان، پا به‌ عرصه‌ گذارده‌ است.

‌امّا انصاف‌ اقتضا دارد كه‌ همه‌ را به‌ يك‌ چوب‌ نرانيم‌ و خدمتِ برخي‌ را به‌ واسطهِ‌ خيانتِ گروهي‌ ديگر، ناديده‌ نيانگاريم. خدماتِ خاورشناسان‌ را در شناسايي، گردآوري، فهرست‌ نگاري‌ و انتشار برخي‌ نسخه‌هاي‌ خطي‌ اسلامي‌ و خصوصاً معجم‌ نگاري‌ الفاظ‌ قرآن، پي‌ريزي‌ شيوه‌هاي‌ نوينِ پژوهش‌ در متون‌ ديني، كه‌ محصولِ تجاربِ آنان‌ در پژوهش‌هاي‌ علوم‌ انساني‌ است، بپذيريم‌ و از خيانت‌ برخي‌ از آنان‌ در تحريف، تدليس، تأ‌ويل، درستكاري، زشت‌سازيِ تعاليم‌ قرآني‌ و استناد به‌ روايات‌ ضعيف، افسانه‌ها، خرافه‌ها، جعليّات، شايعات‌ و گفته‌هاي‌ احبار و رهبان، غافل‌ نباشيم.4

‌در نهمين‌ كنگره‌ بين‌ المللي‌ خاورشناسان، كه‌ در سال‌ 1893 ميلادي‌ در لندن‌ برگزار گرديد، انديشهِ‌ تدوينِ دائره‌ المعارف‌ اسلام‌ به‌ تصويب‌ رسيد و گلدزيهر، سرپرستي‌ يك‌ هيأ‌ت‌ دوازده‌ نفري‌ را براي‌ انجام‌ اين‌ امر به‌ عهده‌ گرفت. اولين‌ مجلّد اين‌ مجموعه‌ در سال‌ 1913 م‌ منتشر گرديد و چاپ‌ دوم‌ آن، با اصلاح، تكميل‌ و افزوده‌هاي‌ بي‌شمار، از سال‌ 1960 م. آغاز شده‌ و در ده‌ جلد كامل‌ مي‌شود.

‌نقص‌ عمدهِ‌ اين‌ دايره‌ المعارف، ناديده‌ گرفتن‌ فرهنگ‌ تشيع‌ و ايران‌ است؛ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ دربارهِ‌ امام‌ صادق(ع) تنها هجده‌ سطر، درباره‌ ابوذر غفاري، چهار سطر و درباره‌ شيخ‌ طوسي، از بزرگان‌ علميِ جهان‌ تشيع، سخني‌ به‌ ميان‌ نيامده‌ است.

‌ترجمهِ‌ دائره‌ المعارف‌ اسلام‌ به‌ زبان‌ فارسي، توسط‌ <بنگاه‌ ترجمه‌ و نشر كتاب> آغاز و نخستين‌ دفتر آن‌ در سال‌ 1354 شمسي‌ منتشر گرديد‌ امّا پس‌ از انتشار ده‌ دفتر، در سال‌ 1361 متوقف‌ گرديد.5

ضرورت‌ پژوهش‌

‌در ميان‌ تعاليم‌ جاوداني‌ و جهاني‌ اسلام، هيچ‌ يك‌ به‌ اندازه‌ حكومت‌ فراگير مهدوي، قابليت‌ ارائه‌ به‌ جهان‌ پر غوغاي‌ امروزي‌ را ندارد. حكومتي‌ كه‌ حتي‌ براي‌ غير مسلمانان‌ نيز عدالت‌ و امنيت‌ را به‌ همراه‌ دارد.

‌امّا جاي‌ بسي‌ تأ‌سف‌ است‌ كه‌ انديشهِ‌ والا و گيراي‌ مكتب‌ اسلام، كمتر از ديگر موضوعات‌ ديني، به‌ انديشمندان‌ امروزي‌ معرفي‌ گرديده‌ است؛ البته‌ آن‌ هم‌ به‌ شكلي‌ ناقص‌ يا نادرست؛ زيرا آشنايي‌ جهان‌ غرب‌ با اسلام، عموماً به‌ واسطه‌ مقالات‌ يا كتب‌ مستشرقان‌ بوده‌ است؛ كه‌ خود اطلاع‌ درستي‌ از اين‌ مكتب‌ آسماني‌ نداشته‌اند. با توجه‌ به‌ ضرورت‌ عرضهِ‌ انديشهِ‌ مهدوي‌ در جهان‌ معاصر، هدفِ اين‌ مقاله، باز كاوي‌ ديدگاه‌ مستشرقان‌ در اين‌ موضوع‌ است؛ تا آنان‌ كه‌ قدم‌ در اين‌ مسير مي‌گذارند، با نگاه‌ درستي‌ به‌ گذشته، آينده‌ را رقم‌ زنند.

مدخل‌

‌موضوع‌ مهدويت، از زواياي‌ مختلف‌ مورد كاوش‌ پژوهشگران‌ غربي‌ قرار گرفته‌ است. برخي‌ از آنان‌ در بررسي‌ تاريخ‌ مسلمانان، از صدر اسلام‌ تاكنون، به‌ كساني‌ برخورده‌اند كه‌ با نام‌ مهدي‌ قيام‌ كرده‌ و حكومت‌ تشكيل‌ داده‌اند؛ همچون‌ حكومت‌ فاطميون‌ در مصر، كه‌ سر سلسلهِ‌ آن‌ المهدي‌ باللّه‌ است‌ يا قيامِ مهدي‌ سوداني‌ در قرن‌ نوزدهم‌ ميلادي، در برابر سلطه‌ انگليس‌ بر اين‌ كشور.

‌برخي‌ ديگر در بررسي‌ عقايد شيعه، به‌ موضوع‌ غيبت‌ امام‌ مهدي(ع) و انتظار ظهور او برخورده‌ و اين‌ موضوع‌ را از جنبه‌هاي‌ مختلف‌ مورد بررسي‌ قرار داده‌اند؛ مانند پروفسور كُربن، كه‌ بخشي‌ از پرسش‌هاي‌ او از مرحوم‌ علامّه‌ طباطبايي‌ در اين‌ باره‌ است.

‌برخي‌ نيز در مقام‌ مقايسه‌ ميان‌ اديان‌ آسماني، موعود گرايي‌ را يكي‌ از وجوه‌ مشترك‌ اديان‌ دانسته‌ و از اين‌ زاويه‌ به‌ بيان‌ تفاوت‌هاي‌ موعودِ اسلام‌ با موعود ديگر اديان‌ پرداخته‌اند.

‌بررسي‌ همه‌ موارد فوق، با توجه‌ به‌ اندك‌ بودن‌ منابع‌ در دسترس، كاري‌ دشوار است. در زبان‌ فارسي‌ تنها يك‌ كتابِ صد صفحه‌اي‌ به‌ تحقيق‌ در اين‌ باره‌ پرداخته‌ است؛ كه‌ متأ‌سفانه‌ نيمهِ‌ اوّل‌ آن‌ هم، ربطي‌ به‌ موضوع‌ ندارد.6

‌نويسنده‌ اين‌ سطور قصد دارد در حدّ توان‌ و بضاعتِ خود، راهي‌ گشوده‌ و گوشه‌هايي‌ از ديدگاه‌ مستشرقان‌ درباره‌ مهدويت‌ را براي‌ خوانندگان‌ عزيز باز نمايد.

قيام‌ مهدي‌ سوداني‌

‌در سال‌ 1834 م. فردي‌ به‌ نام‌ محمداحمد سوداني، خود را مهدي‌ موعود خواند و با ارتش‌ انگليس‌ و مصر، كه‌ كشور سودان‌ را به‌ اشغال‌ خود در آورده‌ بودند، به‌ جنگ‌ و مبارزه‌ برخاست. حركت‌ او نظر جهانيان‌ را به‌ خود جلب‌ كرد و نام‌ او را به‌ اروپا و ديگر نقاط‌ غرب‌ رسانيد.

<دار مستتر>7، شرق‌شناس‌ يهودي‌ الاصل‌ فرانسوي، اين‌ حركت‌ را موضوع‌ پژوهش‌ خود قرار داد و اعتقاد به‌ مهدويت‌ در اسلام‌ را بررسي‌ نمود. او حاصل‌ كار خود را طي‌ كنفرانس‌هايي‌ كه‌ در تالار سوربن‌ پاريس، در حضور جمع‌ كثيري‌ از مردم‌ فرانسه‌ برگزار گرديد، عرضه‌ داشت. بعدها گفتارهاي‌ او به‌ شكل‌ كتابي‌ مستقل‌ با نام‌ <مهدي‌ از صدر اسلام‌ تا قرن‌ سيزدهم> منتشر شد، كه‌ به‌ فارسي‌ نيز ترجمه‌ شده‌ است.8

‌او مي‌گويد:

<آيا مي‌دانيد كه‌ محمّد(ص)، شريعت‌ خود را چگونه‌ بنيان‌ نهاد؟ هنگامي‌ كه‌ او ظهور كرد، در عربستان، علاوه‌ بر شرك ملي‌ باستاني، سه‌ ديانت‌ بيگانه‌ موجود بود: آيين‌ يهود، ديانت‌ عيسوي‌ و كيش‌ زردشت.

‌نكته‌ مشتركي‌ كه‌ در اين‌ سه‌ ديانت‌ يافت‌ مي‌شد، عبارت‌ از اعتقاد به‌ يك‌ وجود مافوق‌ الطبيعه‌ بود، كه‌ بايستي‌ در آخر الزمان‌ ظهور كند و نظم‌ و عدالت‌ از دست‌ رفته‌ را به‌ جهان‌ باز گرداند و مقدمه‌ خلود و سعادتِ دائم‌ انسان‌ را فراهم‌ سازد.>9

وي‌ اضافه‌ مي‌كند:

<اين‌ اعتقاد كه‌ نخست‌ در ديانت‌ يهود بوده‌ و عيسويت‌ را به‌ وجود آورده‌ است، فقط‌ وقتي‌ در ديانت‌ يهوديان‌ و عيسويان‌ به‌ صورت‌ نهايي‌ درآمد كه‌ تحت‌ تأ‌ثير اساطير ايراني‌ واقع‌ شد... مسلمانان‌ در خصوص‌ اعتقاد به‌ ظهور منجي، اصول‌ عيسويان‌ را پذيرفته‌اند.>10

‌دار مستتر در مورد تولد اين‌ موعود مي‌گويد:

<حسن(ع) كه‌ امام‌ يازدهم‌ بود، پس‌ از مرگ‌ خود پسري‌ شش‌ ساله‌ باقي‌ گذاشت، به‌ نام‌ محمد. خليفه‌ آن‌ پسر را در شهر حلّه، نزديك‌ خود، به‌ زندان‌ افكنده‌ بود، وي‌ در 12 سالگي‌ غايب‌ شد. چون‌ او تنها باقيماندهِ‌ نسب‌ مستقيم‌ پيامبر بود، عامّه‌ چنين‌ نتيجه‌ گرفتند كه‌ اين‌ كودك‌ در ساعتي‌ كه‌ بخواهد ظهور خواهد كرد.>11

‌اين‌ عبارات‌ بيانگر آن‌ است‌ كه‌ از ديدگاه‌ اين‌ مستشرق‌ فرانسوي، مهدويت‌ و موعودگرايي، افسانه‌ و اسطوره‌اي‌ است‌ كه‌ از آيين‌ يهود و مسيحيت‌ وارد اسلام‌ شده‌ و شيعيان‌ ايراني، آن‌ را با اساطير ايراني‌ بال‌ و پر داده‌ و بزرگ‌ كرده‌اند.

‌در حالي‌ كه‌ امثال‌ مهدي‌ سوداني، كه‌ در اين‌ كشور ادعاي‌ مهدويت‌ داشته‌اند، نه‌ شيعه‌ بوده‌اند و نه‌ ايراني! بلكه‌ رواياتي‌ از رسول‌ خدا(ص) در باره‌ ظهور فردي‌ كه‌ در آخرالزمان، به‌ مبارزه‌ با ظلم‌ و ستم‌ برخيزد و قسط‌ و عدل‌ را بر جهان‌ حاكم‌ گرداند، به‌ قدري‌ در كتب‌ روايي‌ اهل‌ سنّت‌ وارد شده‌ است، كه‌ حتّي‌ متعصّب‌ترين‌ گروه‌هاي‌ سنّي‌ در برابر شيعه، يعني‌ وهّابيّت، روايات‌ در اين‌ باره‌ را غير قابل‌ انكار مي‌دانند.

‌شيخ‌ عبدالعزيز بن‌ باز، مفتي‌ اعظم‌ عربستان، در يك‌ سخنراني‌ كه‌ متن‌ آن‌ در مجلّه‌ الجامعه‌ الاسلاميه‌ به‌ چاپ‌ رسيده‌ است، به‌ دنبال‌ سخنرانيِ شيخ‌ عبدالمحسن‌ العباد، قائم‌ مقام‌ رياست‌ دانشگاه‌ اسلامي‌ مدينه، در موضوع‌ مهدويّت، چنين‌ مي‌گويد:

<همان‌ طور كه‌ اهل‌ علم‌ تبيين‌ كرده‌اند، مسأ‌له‌ مهدي، آشكار و روشن‌ و احاديث‌ درباره‌ آن، فراوان، بلكه‌ متواتر و مستحكم‌ است‌ و از اهل‌ علم‌ افراد زيادي‌ تواتر آن‌ را بازگو كرده‌اند، به‌ تواتر معنوي، كه‌ دلالت‌ دارد اين‌ شخصِ موعود، مسأ‌له‌اش‌ ثابت‌ و خروجش‌ حقّ است. او از الطاف‌ خداي‌ عزوجل‌ به‌ اين‌ امّت‌ در آخر الزمان‌ است، كه‌ ظهور مي‌كند و داد و حقّ را بر پا مي‌دارد و از ظلم‌ و بيداد جلوگيري‌ مي‌كند؛ و خداوند به‌ وسيلهِ‌ او سايه‌ لواي‌ حق‌ را بر اين‌ امّت، در راه‌ عدالت. هدايت‌ و راهنمايي‌ مردمان، مي‌گسترد.>12

‌البته‌ بن‌ باز در مورد اينكه‌ مهدي(ع) يكي‌ از دوازده‌ خليفه‌ پيامبر باشد، ترديد كرده‌ و مي‌گويد:

<در مورد گفتهِ‌ حافظ‌ اسماعيل‌ بن‌ كثير، در تفسير خود در سورهِ‌ مائده، هنگام‌ بيان‌ اسامي‌ نُقَبا، و اينكه‌ مهدي‌ مي‌تواند يكي‌ از امامان‌ دوازده‌گانه‌ باشد، جاي‌ تأ‌مل‌ وجود دارد؛ زيرا پيامبر(ص) فرمود: اين‌ امّت‌ مادام‌ كه‌ دوازده‌ خليفه‌ بر آنان‌ حكومت‌ دارند، كه‌ همگي‌ شان‌ از قريش‌ هستند، همچنان‌ پايدار خواهد بود. ‌اين‌ فرمودهِ‌ او دلالت‌ دارد كه‌ دين‌ در زمان‌ آنان‌ استوار و احكام‌ خدا جاري‌ و حق‌ فائق‌ است‌ و اين‌ امر، فقط‌ پيش‌ از انقراضِ دولت‌ امويان‌ بود و پس‌ از آنان‌ اختلافاتي‌ بروز كرد كه‌ مردم‌ دچار دو دستگي‌ شدند و مصيبت‌ بر سر مسلمانان‌ فرود آمد... ‌به‌ نظر من‌ مراد از دوازده‌ خليفه، خلفاي‌ چهارگانه، معاويه‌ و فرزندش‌ يزيد و سپس‌ عبدالملك مروان‌ و چهار فرزندش‌ و عمر بن‌ عبدالعزيز مي‌باشد؛ كه‌ اسلام‌ در زمان‌ آنان‌ گسترش‌ يافت‌ و دين‌ پايدار گرديد و حق‌ آشكار شد.>13

با وجود اين، شايد مستشرقاني‌ همچون‌ دار مستتر در اين‌ قضاوت‌ خود معذور باشند؛ زيرا وقتي‌ افرادي‌ چون‌ ابن‌ خلدون، مهدويت‌ را زير سؤ‌ال‌ برده‌ و در صحّت‌ روايات‌ آن‌ شكّ مي‌كنند، ديگر از پژوهشگران‌ غربي‌ غيرمسلمان‌ چه‌ انتظار!

‌ابن‌ خلدون‌ در فصل‌ پنجاه‌ و دوّم‌ از كتاب‌ مقدمهِ‌ خود، ذيل‌ عنوانِ <في‌ امر الفاطمي‌ و ما يذهب‌ اليه‌ الناس‌ في‌ شأ‌نه> ابتدا چنين‌ مي‌گويد:

<اعلم‌ انّ في‌ المشهور بين‌ الكافه‌ من‌ اهل‌ الاسلام‌ علي‌ ممّر الاعصار انّه‌ لابدّ في‌ آخر الزّمان‌ من‌ ظهور رجل‌ من‌ اهل‌ البيت‌ يؤ‌يّد الدّين‌ ويظهر العدل‌ ويتبعه‌ المسلمون‌ ويستولي‌ علي‌ الممالك الاسلاميّه‌ ويسمّي‌ بالمهديّ ويكون‌ خروج‌ الدّجال‌ وما بعده‌ من‌ اشراط‌ السّاعه‌ الثابته‌ في‌ الصحيح‌ علي‌ اثره‌ وانّ عيسي ينزل‌ من‌ بعده‌ فيَقتل‌ الدّجال‌ او ينزل‌ معه‌ فيساعده‌ علي‌ قتله‌ ويَأ‌تمّ بالمهديّ في‌ صلاته... 14>

‌بدان‌ كه‌ مشهور در ميان‌ عموم‌ مسلمانان‌ در طول‌ زمان‌ اين‌ بوده‌ كه‌ در آخر الزمان، مردي‌ از اهل‌ بيت‌ ظهور مي‌كند كه‌ دين‌ را تأ‌ييد و عدالت‌ را حاكم‌ مي‌گرداند؛ مسلمانان‌ از او پيروي‌ مي‌كنند و او بر همهِ‌ كشورهاي‌ اسلامي‌ مستولي‌ مي‌شود.

‌نام‌ او مهدي‌ است‌ و از شرايط‌ ظهور او قيام‌ دجّال‌ است، كه‌ در روايات، صحيحه‌ مطرح‌ شده‌ است‌ و عيسي نيز پس‌ از او نازل‌ مي‌شود و دجّال‌ را مي‌كشد و يا در كشتن‌ او مساعدت‌ مي‌كند؛ و در نماز به‌ مهدي‌ اقتدا خواهد كرد.

‌ابن‌ خلدون، سپس‌ روايات‌ مربوط‌ به‌ مهدي(ع) را از كتب‌ بزرگان‌ اهل‌ سنّت‌ نقل‌ نموده‌ و يك‌ يك‌ آنها را مورد نقد و طعن‌ قرار مي‌دهد؛ از مهم‌ترين‌ دلايل‌ طرد و ردّ روايت‌ نزد او، حضور يكي‌ از رجال‌ شيعه‌ در سلسله‌ سند روايت‌ است.

‌البته‌ كساني‌ مانند احمد كسروي‌ نيز مهدويت‌ را زير سؤ‌ال‌ برده‌اند. او در دو كتابِ <شيعي‌گري> و <بهايي‌گري> در اين‌ باره‌ مي‌نويسد:

<مهدي‌گري‌ افسانه‌ است... اگر در اديان‌ ديگر هم‌ منتظر منجي‌ هستند؛ آنها نيز افسانه‌ است.>، <بي‌گمان‌ در زمان‌ بنيان‌ گذار اسلام، سخني‌ از مهدي‌ در ميان‌ نبوده‌ و نبايد مي‌بود.>، <مهدويت‌ را ايرانيان‌ بين‌ مسلمانان‌ انداخته‌اند.> و <امام‌ حسن‌ عسكري(ع) فرزندي‌ نداشته؛ و چگونه‌ مي‌شود كسي‌ فرزندي‌ داشته‌ باشد، و كسي‌ از آن‌ آگاه‌ نباشد.>15.

‌گلدزيهر16 نيز، كه‌ از بنيان‌گذارانِ استشراق‌ و بزرگان‌ اين‌ امر است، در كتابِ <العقيده‌ والشريعه‌ في‌ الاسلام>، كه‌ مبناي‌ بسياري‌ از نوشته‌هاي‌ مستشرقان‌ پس‌ از او قرار گرفته، چنين‌ مي‌نويسد:

<انديشهِ‌ مهدي، كه‌ در اصل‌ به‌ عناصر يهودي‌ و مسيحي‌ بر مي‌گردد، بعضي‌ ويژگي‌هاي‌ سائوشيانت‌ زردشتي‌ به‌ آن‌ اضافه‌ شد. چنانكه‌ اذهان‌ خيال‌ پردازان‌ نيز به‌ آن‌ مطالبي‌ افزود،‌ و عقيده‌ به‌ مهدي، مجموعه‌اي‌ از اساطير شد...

آنان‌ احاديثي‌ را به‌ پيامبر(ص) نسبت‌ دادند كه‌ اوصافِ دقيق‌ مهدي(ع) در آن‌ تصوير شده‌ بود؛ در حالي‌ كه‌ اين‌ احاديث‌ به‌ هيچ‌ وجه‌ در تأ‌ليفاتي‌ كه‌ احاديث‌ صحيح‌ را جمع‌آوري‌ كرده، نيامده‌ است.>17

‌مارگلي‌ يوت18 نيز در مقاله‌اي‌ تحت‌ عنوانِ <مهدي>، در يكي‌ از دائره‌ المعارف‌هاي‌ غربي19، چنين‌ مي‌نويسد:

<احاديث‌ را هر گونه‌ هم‌ تفسير كنند، دليل‌ قانع‌ كننده‌ در دست‌ نيست‌ كه‌ تصور كنيم‌ پيامبر اسلام، ظهور يك‌ مهدي‌ را براي‌ احيا، تحقق، اكمال‌ و تقويت‌ اسلام، لازم‌ و حتمي‌ شمرده‌ باشد.>20

در مقابل‌ اين‌ گروه‌ از مستشرقان، كه‌ مهدويت‌ را اسطوره‌ و افسانه‌ پنداشته‌اند، برخي‌ ديگر از مستشرقان، با نگاه‌ مثبت‌ به‌ آن‌ نظر كرده‌اند و نه‌ تنها آن‌ را اسطوره‌ نمي‌خوانند، بلكه‌ از نقاط‌ مثبت‌ تفكر اسلامي‌ و خصوصاً شيعي‌ مي‌دانند؛ كه‌ به‌ دو نمونه‌ از اين‌ ديدگاه‌ اشاره‌ مي‌كنيم:

‌ماربين، مستشرق‌ آلماني، در كتاب‌ خود <سياست‌ اسلامي>، در پايان‌ فصل‌ هفتم، در مورد فلسفه‌ مذهبِ شيعه‌ مي‌گويد:

<از جمله‌ مسائل‌ بسيار مهم‌ اجتماعي‌ كه‌ همواره‌ مي‌تواند موجب‌ اميدواري‌ و رستگاري‌ گردد، همانا اعتقاد به‌ وجود يك‌ حجّت‌ در هر عصر و انتظار ظهور اوست.

‌شيعه‌ عقيده‌ دارد كه‌ انسان‌ چون‌ به‌ هنگام‌ شب‌ در بستر مي‌رود، بايد به‌ اين‌ اميد بخوابد كه‌ صبح‌ هنگام، چون‌ از خواب‌ برخيزد و ببيند كه‌ حجت‌ عصر ظهور كرده‌ است، در تأ‌ييد او آماده‌ باشد؛ و عقيده‌ دارند كه‌ همه‌ مردم‌ و دولت‌هاي‌ روي‌ زمين‌ تابع‌ او و تحت‌ حكومت‌ آنها خواهند بود.

‌گويا فرد فرد شيعه، به‌ اميد ترقي‌ و عالم‌گيري‌ و اقتدار مذهب‌ خود، هر صبح‌ از خواب‌ بر مي‌خيزد. شيعه، مجتهدين‌ را نوّاب‌ عام‌ حجّت‌ عصر مي‌دانند و البته‌ بر دانشمندان‌ علوم‌ اجتماعي‌ روشن‌ است‌ كه‌ اگر همچو عقيده‌اي‌ در ميان‌ فرد فرد ملّتي‌ گسترش‌ يافته‌ و رسوخ‌ كند، ناچار روزي‌ اسباب‌ طبيعي‌ آن، براي‌ آنان‌ فراهم‌ خواهد آمد.

يأ‌س‌ و حرمان، عامل‌ همه‌ گونه‌ نكبت‌ و ذلّت‌ است‌ و ضدّ آن، پشت‌گرمي. اميدواري‌ و قوّت‌ قلب‌ از روي‌ اعتقاد، مايه‌ فلاح‌ و نجات‌ مي‌گردد.>

اين‌ مستشرق‌ آلماني، در ادامه‌ نوشته‌ خود، پيشگويي‌ جالبي‌ كرده‌ و مي‌گويد:

‌اعتقادات‌ مذهبي‌ در ملل‌ مشرق‌ زمين، تا دو قرن‌ ديگر كاملاً اثرات‌ خود را خواهد بخشيد؛ و مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ در اين‌ مدت‌ و با اين‌ همه‌ جمعيت‌ و اسباب‌ طبيعي. شيعه‌ پيشرفت‌ محيّر العقولي‌ نموده‌ و از حيث‌ عدّه، نيرو و قدرت، مقام‌ اول‌ را حائز خواهد شد؛ و حتي‌ اگر آثار اعتقادات‌ مذهبي‌ از بين‌ برود، شيعه‌ داراي‌ آن‌ سرمايه‌اي‌ خواهد بود كه‌ ماوراي‌ قواي‌ طبيعي، شوكت، اقتدار، قوت‌ و حكومت‌ خود را در عالم‌ نگه‌ دارد.>21

‌علاوه‌ بر ماربين، ديگر مستشرقِ بزرگ‌ آلماني، فان‌ فلوتن، در كتاب‌ خود، تحت‌ عنوان‌ <تاريخ‌ شيعه‌ و علل‌ سقوط‌ بني‌اميّه> در اين‌ باره‌ مي‌گويد:

<مسيح‌ ناجي، در ميان‌ شيعيان‌ معروف‌ و مشهور است. او ملقّب‌ به‌ مهدي است. البته‌ اين‌ لقب، در آغاز يكي‌ از القاب‌ شَرف‌ بود؛ ولي‌ ديري‌ نپاييد كه‌ مخصوصِ آن‌ ناجي‌ از اهل‌ بيت‌ گرديد؛ چنانكه‌ اعتقاد به‌ ظهور مهدي‌ و انتظار او، در بدو امر مختص‌ به‌ آل‌ بيت‌ نبود و فكر مهديِ منتظر چنان‌ در ميان‌ اهل‌ سنّت‌ شيوع‌ يافت‌ كه‌ فكر مهدي‌هاي‌ ديگر را به‌ كلّي‌ از ذهن‌ آنان‌ خارج‌ ساخت؛ و بدون‌ شك، پيشگويي‌ راجع‌ به‌ اين‌ امر و انتظار ظهور ايشان‌ از نفوس‌ مسلمانان‌ بيرون‌ نرفته‌ است.>22

‌اكنون‌ با نگاهي‌ به‌ مباحثاتِ پروفسور هانري‌ كربن، مستشرق‌ بزرگ‌ فرانسوي‌ و استاد دانشگاه‌ سوربن‌ پاريس، با مرحوم‌ علامه‌ طباطبايي، با ديدگاه‌ اين‌ استاد فلسفه‌ و كلام‌ مسيحي‌ در موضوع‌ مهدويت‌ آشناتر مي‌شويم. البته‌ اين‌ ديدگاه‌ محصول‌ سالها مراودهِ‌ علمي‌ و مجالست‌ او با مرحوم‌ علامه‌ مي‌باشد؛ چنانكه‌ دكتر سيد حسين‌ نصر در مقدمه‌ كتابِ <شيعه‌ در اسلام>، تأ‌ليف‌ مرحوم‌ علامه، مي‌نويسد:

<ساليان‌ دراز، هر پاييز، بين‌ ايشان‌ و استاد هنري‌ كربن، مجالسي‌ با حضور جمعي‌ از فضلا و دانشمندان‌ تشكيل‌ مي‌شد؛ كه‌ در آن‌ مباحثي‌ حياتي‌ درباره‌ دين‌ و فلسفه‌ و مسائلي‌ كه‌ در جهان‌ امروز با آن‌ روبرو مي‌شود، مطرح‌ مي‌شد و اين‌ جلسات‌ نتايج‌ بسيار مهمي‌ به‌ بار آورده‌ است... حتي‌ مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ از دوره‌ قرون‌ وسطي، كه‌ تماس‌ فكري‌ و معنوي‌ اصيل‌ بين‌ اسلام‌ و مسيحيت‌ قطع‌ شد، چنين‌ تماسي‌ بين‌ شرق‌ اسلامي‌ و غرب‌ حاصل‌ نشده‌ است.>23

و در بخش‌ ديگري‌ از اين‌ مقدمه‌ مي‌افزايد:

<غرب، تاكنون‌ دو بار با اسلام‌ تماس‌ مستقيم‌ داشته‌ است؛ با اعراب‌ در اندلس‌ و با اَتراك‌ در شرق‌ اروپا؛ و در هر دو مورد، تماس‌ با اسلام‌ سنّي‌ بوده‌ است‌ در برخي‌ مواردِ محدود، با اسلام‌ شيعي؛ آن‌ هم‌ از نوع‌ اسماعيلي! مغرب‌ زمين‌ هيچ‌ گاه‌ با عالم‌ تشيع، بخصوص‌ ايران‌ شيعي، تماسي‌ نداشته‌ است... و تشيّع، چنانكه‌ هست، در خارج‌ از جهان‌ پيروان‌ آن، شناخته‌ شده‌ نيست. از اين‌ رو مستشرقان‌ همواره‌ تشيع‌ را يك‌ <بدعت> در اسلام‌ و حتي‌ برخي‌ آن‌ را اختراع‌ عده‌اي‌ از دشمنان‌ اسلام‌ دانسته‌اند.>24

مشروح‌ مذاكراتِ دكتر كربن‌ و مرحوم‌ علامّه‌ طباطبايي، هم‌ در سالنامه‌ مكتب‌ تشيع‌ سال‌ 1339 به‌ چاپ‌ رسيده‌ و هم‌ به‌ طور مستقل، تحت‌ عنوانِ <ظهور شيعه>، منتشر گرديده‌ است.

‌البته‌ بايد توجه‌ داشت‌ كه‌ پروفسور كربن، بيشتر به‌ عرفان‌ و حكمت‌ اسلامي‌ نظر كرده‌ و موضوع‌ مهدويت‌ را نيز از ديدگاه‌ معنوي‌ آن‌ مورد پرسش‌ قرار داده‌ است. از اين‌ رو پرسش‌ خود را از مرحوم‌ علامه‌ چنين‌ مطرح‌ مي‌كند:

<تصوّر امام‌ غايب، چه‌ اثري‌ در تفكر فلسفي‌ و اخلاق‌ و روي‌ هم‌ رفته‌ زندگاني‌ معنوي‌ انسان‌ دارد؟ آيا با تعمقي‌ جديد در اين‌ تصور اساسي، مذهب‌ تشيّع‌ نمي‌تواند به‌ دنياي‌ امروز يك‌ غذاي‌ جديد روحي، براي‌ احياي‌ فلسفه‌ و مبدا‌ نيرومندي‌ براي‌ زندگي‌ معنوي‌ و اخلاقي‌ ببخشد؟ نيرويي‌ كه‌ تاكنون‌ در تقدير مانده‌ است.>25

‌مرحوم‌ علامه‌ طباطبايي‌ در پاسخ‌ به‌ چنين‌ سؤ‌الي، پاسخي‌ مبسوط‌ ارائه‌ مي‌كنند، كه‌ مقدمهِ‌ آن‌ بسيار جالب‌ است. ايشان‌ در ابتدا مي‌فرمايند:

<استفاده‌ معنوي‌ از <مهدي>(ع) پس‌ از گذشت‌ دو قرن‌ و نيم‌ از هجرت‌ پيامبر(ص) آغاز نمي‌شود؛ بلكه‌ پيامبر اسلام‌ با بيان‌ صريح‌ و اخبار قطعي‌ به‌ آمدن‌ مهدي‌ موعود، آن‌ حالت‌ معنوي‌ را كه‌ با اعتقاد به‌ <مهدي> در باطن‌ يك‌ مسلمان‌ واقع‌ بين‌ جلوه‌گر مي‌شود، در نفوس‌ عموم‌ اهل‌ اسلام‌ به‌ وجود آورده‌ است.

‌تصور ظهور مهدي، در رديف‌ تصور وقوع‌ قيامت‌ مي‌باشد. چنانكه‌ اعتقاد به‌ پاداش‌ عمل، يك‌ نگهبان‌ داخلي‌ است؛ كه‌ به‌ هر نيكي‌ امر و از هر بدي‌ نهي‌ مي‌كند. همچنين‌ اعتقاد به‌ ظهور مهدي، نگهبان‌ ديگري‌ است كه‌ براي‌ حفاظتِ حيات‌ دروني‌ پيروان‌ واقع‌ بين‌ اسلام‌ گماشته‌ شده‌ است.>26

‌پروفسور هانري‌ كربن، در كتاب‌ خود تحت‌ عنوان‌ <تاريخ‌ فلسفه‌ اسلامي>، به‌ اين‌ مباحثاث‌ و مذاكرات‌ اشاره‌ نموده‌ و دريافت‌هاي‌ خود را از نوع‌ تفكر و فلسفه‌ شيعه‌ بيان‌ داشته‌ است.

‌او در باره‌ فلسفه‌ غيبت‌ امام‌ زمان(ع) چنين‌ مي‌نويسد:

<جلوه‌ ظهور او بر مردم، همان‌ مفهوم‌ تهذيب‌ و تجديد عالم‌ روحاني‌ آنان‌ است‌ و در نتيجه‌ همان‌ مفهوم‌ عميق‌ انديشه‌اي‌ است‌ كه‌ شيعه‌ از غيبت‌ و ظهور امام‌ دارد.

‌مردم‌ شايستگي‌ خود را براي‌ ديدن‌ امام‌ از دست‌ مي‌دهند؛ آنگاه‌ خود بين‌ امام‌ و خويشتن‌ حجاب‌ مي‌گردند؛ ز يرا وسيله‌ تجلّي‌ و مشاهده‌ را؛ يعني‌ معرفتي‌ كه‌ از راه‌ قلب‌ حاصل‌ مي‌شود، از دست‌ مي‌دهند، يا آن‌ را فلج‌ ساخته‌ و از كار مي‌اندازند. پس‌ تا وقتي‌ كه‌ مردم‌ مستعدّ شناسايي‌ و معرفت‌ امام‌ نگردند، سخن‌ گفتن‌ از ظهور امام‌ غايب، هيچ‌ معني‌ نخواهد داشت.>27

‌اين‌ فيلسوف‌ فرانسوي، اعتقاد شيعه‌ به‌ مهدويت‌ و تفاوت‌ آن‌ با ديگر موعود گرايي‌ها در مكاتب‌ ديگر را چنين‌ بيان‌ مي‌دارد:

<به‌ عقيده‌ من، مذهب‌ تشيع‌ تنها مذهبي‌ است‌ كه‌ رابطه‌ هدايت‌ الهي‌ را ميان‌ خدا و خلق‌ هميشه‌ زنده‌ نگه‌ داشته‌ و به‌ طور مستمر و پيوسته‌ ولايت‌ را زنده‌ و پا بر جا مي‌گذارد. مذهب‌ يهود، نبوت‌ را، كه‌ رابطه‌اي‌ است‌ واقعي‌ ميان‌ خدا و عالم‌ انساني، در حضرت‌ كليم‌ ختم‌ كرده‌ و پس‌ از آن‌ به‌ نبوت‌ حضرت‌ مسيح‌ و حضرت‌ محمّد(ص) اذعان‌ ننموده‌ و رابطه‌ مزبور را قطع‌ مي‌كند و نيز مسيحيان‌ در حضرت‌ عيسي متوقف‌ شدند و اهل‌ سنّت‌ از مسلمانان‌ نيز در حضرت‌ محمّد(ص) توقف‌ نموده‌ و با ختم‌ نبوت‌ در ايشان، ديگر رابطه‌اي‌ ميان‌ خالق‌ و خلق، موجود نمي‌دانند.

‌تنها مذهب‌ تشيع‌ است‌ كه‌ نبوت‌ را با حضرت‌ محمد(ص) ختم‌ شده‌ مي‌داند؛ ولي‌ ولايت‌ را، كه‌ همان‌ رابطه‌ هدايت‌ و تكميل‌ مي‌باشد، بعد از آن‌ حضرت‌ و براي‌ هميشه‌ زنده‌ مي‌داند؛ رابطه‌اي‌ كه‌ از اتصال‌ عالم‌ انساني‌ به‌ عالم‌ الوهي‌ حكايت‌ مي‌كند؛ به‌ واسطه‌ دعوت‌هاي‌ ديني‌ قبل‌ از موسي و دعوت‌ ديني‌ موسي و عيسي و محمّد (صلوات‌اللّه‌عليهم‌اجمعين)؛ و بعد از حضرت‌ محمّد(ص) به‌ واسطه‌ همين‌ رابطه‌ ولايت، جانشين‌ وي‌ (به‌ عقيده‌ شيعه) زنده‌ بوده‌ و هست‌ و خواهد بود و اين‌ حقيقتي‌ است‌ زنده؛ كه‌ هرگز نظر علمي‌ نمي‌تواند آن‌ را از خرافات‌ شمرده‌ و از ليست‌ حقايق‌ حذف‌ نمايد.

‌به‌ عقيدهِ‌ من، همهِ‌ اديان‌ بر حق‌ بوده‌ و يك‌ حقيقت‌ زنده‌ را دنبال‌ مي‌كنند و همهِ‌ اديان‌ در اثبات‌ وجود اين‌ حقيقت‌ زنده‌ مشتركند. آري! تنها مذهب‌ تشيع‌ است‌ كه‌ به‌ زندگي‌ اين‌ حقيقت، لباس‌ دوام‌ و استمرار پوشانده‌ است.>28

‌شايد مهم‌ترين‌ انتقاد به‌ تحقيقات‌ كربن، عدم‌ توجه‌ او به‌ بُعد اجتماعي‌ ظهور حضرت‌ حجّت(ع) و قرار گرفتنِ دوران غيبت‌ ميان‌ دو حادثه‌ بزرگ‌ عاشورا و ظهور و قيام‌ بالسيّف‌ مهدي(ع) است. بي‌ترديد نمي‌توان‌ در كنار عروج‌ عرفاني‌ شيعيان، كه‌ كربن‌ بدرستي‌ از آن‌ به‌ عنوان‌ يكي‌ از شروط‌ اساسي‌ توفيق‌ ديدار معصوم‌ ياد مي‌كند، از وجه‌ اجتماعي‌ و مبارزه‌ فراگير آن‌ امام‌ با ظلم‌ سياسي، اقتصادي‌ و فرهنگي‌ صاحبان، زور و زر و تزوير چشم‌ پوشيد و خروج‌ عاشقانه‌ ابا عبداللّه(ع) را براي‌ اصلاح‌ اجتماعي‌ امّت‌ جدّش، كه‌ فرهنگي‌ فاسد در كالبد آن‌ دميده‌ شده‌ بود، به‌ فراموشي‌ سپرد و از عنصر سياسي‌ اين‌ هر دو قيام‌ صَدر و ذيل‌ اسلام، چشم‌ به‌ غفلت‌ پوشيد.29

------------------

پي نوشت ها:

1. بهاء الدّين‌ خرمشاهي، دانشنامه‌ قرآن‌ و قرآن‌ پژوهي، ج‌ 2، ص‌ 2046، چاپ‌ اول، تهران، 1377.

2. محمد ابراهيم‌ روشن‌ ضمير، درآمدي‌ بر معرفي‌ مستشرقان‌ و قرآن‌پژوهي، مجلّه‌ پژوهش‌ها، شماره،‌ ص‌ 191.

3. دانشنامه‌ قرآن‌ و قرآن‌ پژوهي، ج‌ 2، ص‌ 2048.

4. مجلّه‌ پژوهش‌ها، شماره‌، ص‌ 197.

5. دائره‌ المعارف‌ تشيع، مقدمه‌ ج‌ 1، ص‌ 15، تهران‌، بنياد طاهر، 1366. (به‌ نقل‌ از مجله‌ پژوهش‌ها، ص‌ 205).

6. عنوان‌ اين‌ كتاب، <ذهنيّت‌ مستشرقين، پژوهش‌ در اصالت‌ انديشه‌ مهدويت‌ و نقد گفتار شرق‌ شناسان> مي‌باشد، كه‌ پيش‌ از انقلاب، با نام‌ مستعار <حسين‌ منتظر> و پس‌ از انقلاب. با نام‌ عبدالحسين‌ فخّاري، توسط‌ نشر آفاق‌ منتشر گرديده‌ است.

7Darmesteter ..

8. ترجمه‌ محسن‌ جهانسوز، كتاب‌فروشي‌ ادب، خرداد 1317.

9. مهدي‌ در سيزده‌ قرن، تأ‌ليف‌دار مستتر، ترجمه‌ محسن‌ جهانسوز، صص‌ 5 و 6. به‌ نقل‌ مصلح‌ جهاني، تأ‌ليف‌ سيد هادي‌ خسروشاهي، ص‌ 58.

10. همان، ص‌ 6، به‌ نقل‌ كتاب‌ ذهنيت‌ مستشرقين، ص‌ 58.

11. همان، ص‌ 37.

12. سيدهادي‌ خسروشاهي، مصلح‌ جهاني‌ و مهدي‌ موعود از ديدگاه‌ اهل‌ سنّت، ص‌ 151، انتشارات‌ اطلاعات، چاپ‌ دوم، 1374.

13. همان، ص‌ 154.

14. ابن‌خلدون، مقدمه، ص‌311، دارالكتب‌ العلميّه، چاپ‌ چهارم، بيروت‌

15. ذهنيت‌ مستشرقين، ص‌ 55.

16. Goldziher - 1921 - 1950

17. گلدزيهر، العقيده‌ و الشريعه‌ في‌ الاسلام، ترجمه‌ محمد يوسف‌ موسي، علي‌ حسن‌ عبدالقادر، عبدالعزيز عبدالحق، چاپ‌ دوم، 1959، مصر، دارالكتب‌ الحديثه‌ و بغداد، مكتبه‌ المثنّي، ص‌ 93. به‌ نقل‌ ذهنيت‌ مستشرقين، ص‌ 60 .

18. Margoliought

19. Encyclo Paedia of Reliqion

and Ethies, Vol. VIII Edit by: S.Hasting.

469337, P1Latest edit, Edinbougn, New York,

20. ذهنيت‌ مستشرقين، ص‌ 59.

21. مصلح‌ جهاني، ص‌ 77.

22. همان، ص‌ 65.

23. شيعه‌ در اسلام، علامه‌ سيدمحمد حسين‌ طباطبايي، دارالكتب‌ الاسلاميه، 1348، ص‌ ز.

24. همان، ص‌ ب.

25. مجله‌ مكتب‌ تشيع، سالانه‌ 2، ص‌ 72.

26. همان، ص‌ 88.

27. امين‌ ميزرايي، امام‌ عصر از منظر پروفسور هانري‌ كربن، موعود شماره‌ 14، ص‌ 40.

28. ظهور شيعه، مجموعه‌ مصاحبه‌هاي‌ استاد علامه‌ طباطبايي‌ و پروفسور هانري‌ كربن، ص‌ 7.

29. موعود شماره‌ 14، ص‌ 41.